

گاهنبشت:

حیران خانه عشق خدا

(سخن پراکنی در باره سرگشته راه حق)

غلامرضا خاکی

www.gholamrezakhaki.com

درآمد

یک تلفن درست چند ثانیه قبل از خاموش کردن گوشی، دعوتی برای گفتن سخنی درباره کتاب **سرگشته راه حق**، پذیرفتن و دوباره پرتاب شدن به حال و هوای آتشین کازانتزاکیسی. باز به **سراغ جوینده بی باک خدا روی خاک رفتن**، کتاب را گشودن، حاشیه‌های چهار دهه پیش را دیدن. به یاد آوردن شب‌های تابستان بر بام، کتاب خواندن بی‌هراس بمباران و خیس شدن پی‌درپی چشمان در حس رنج‌های قدیمی که درد خدا داشته‌است...

دریافتهای نو

امروز که محاسبه تاریخی کردم دیدم فرانسوا باید درست هم‌سن و سال شمس تبریزی بوده باشد و در روزگار او زیسته است، و البته او بیست‌و‌اندی سال بزرگتر از مولانا. آن هم درست در آن سالها که قدیس به ارض مقدس آمده شمس هم در همان حوالی بوده است. چه پیوندهای شگفتی. (چقدر دلم می‌خواست حالی و حسی برای نوشتن نو شتاری مقایسه‌ای بین این دو داشتم، اما چه کنم که دیگر دوران ماموریت عرفانی نویسی‌ام در جهان به پایان رسیده است. همین یکی دو کار باقی مانده عرفانی هم را به سامان برسانم باور کن هنر کرده‌ام.

کازانتزاکیس آن‌گونه که خود می‌گوید، آمیخته‌ای است از بودا و مسیح و لنین. اما کتاب سرگشته راه حق او، چیز دیگری است، رنج‌نامه هراس دل‌انگیز و شورانگیز از شیری است که در تعقیبش به آهو می‌خندد. مولانا سرانجام این تعقیب و گریز را اینگونه تصویر می‌کند:

پیش شیری آهوپی بی هوش شد

هستی اش در هست او روپوش شد

بی تردید بسیاری از جمله‌های این کتاب در وحدت روحی او با فرانسوا شکل گرفته‌است. احساسم این است کازانتزاکیس خود برادر لئون راوی است، همان فقیر خدایی که فرانسوا پیش از آن جذبه الهی، او را شیر نامید. در تاریخ که چنین کتابی برادر لئونی برای کازانتزاکیس نوشته است، بله این لئون در کتاب کسی غیر از خود کازانتزاکیس نیست. اوست که قدیسی را خلق می‌کند که دلش می‌خواهد خودش باشد یا می‌بود. سیروسلوک فرانسوایی حسرت زندگی نازیبسته نیکویسی است که در ۲۵ سالگی به مزار آسیزی رفته و آن تجربه سلوک را در ۲۷ سالگی کرده است. حسرتی که راوی آن بردار لئون است. این کتاب مرا عمری به کجا برد؟ بی‌گمان در شریک شدن، حسرتی که کازانتزاکیس مبتلای آن بوده است. گاه با خود می‌گویم چقدر خوب اگر می‌توانستم رمانی بنویسم درباره او پس قرنی و عشق شگفت نادره او به نبی. چه کسی می‌تواند چنان عشقی را تصویر کند؟! آتش عشقی که جرقه‌اش، یک خبر است! خبر ظهور یک خبردهنده (نبی). راوی باید به قول قدیمی‌ها باید این‌کاره باشد. راستی چگونه است که آدمی ممکن است عمری در کنار کسی باشد. کسی که او دریچه‌ای است به آسمان، اما این نمی‌تواند از آن دریچه به بیرون بنگرد!

یک عشق در دو جلوه

شمس و فرانسویس، بی تردید دو مرد خدا بوده اند، اما درست در دو زاویه مقابل هم رو به یک مقصد. عجباً **صل هم پایانی** در تئوری عمومی سیستم‌ها چه یاری‌بخش است در فهم این موضوع. خدا در دو تجلی، در دو لون. راستی، آیا برای **تجلی** می‌توان معیار درست و غلط بکار برد؟ چه پرسش سهمگینی تا حالا فکر نکرده بودم! براستی که غوغاخانه‌ای حیران‌ساز است این عشق به خدا.

نگاه نقادانه امروزی‌ام

صبح فکر می‌کردم من اگر آن سالهای ابتدای جوانی به فرانسیس با تعالیم شمس و مولانا مانند موقعیت وجودی فعلی آشنا بودم هرگز این همه دلبسته فرانچسکو نمی‌شدم و متوجه پیامدهای تخریبی برخی آموزه‌های او نیز می‌شدم. بله، تمایلات و ذوق ادبی ما گاهی راهزن اصالت معنا می‌شود.

این روزها گاه می‌اندیشم یافته من در جهان چیست؟ به این فکر می‌کنم من که قرار نبوده پژوهشگر عرفان و فلسفه باشم. من باید رونده راه حق باشم نه مونتاژکار جمله‌های بزرگان. حوالت تاریخی من تاثیرگذاری در دانش تغییر یا همان مدیریت است. هرچند از خواننده‌هایم در آن بهره می‌گیرم. ولی نشدم آن چه می‌باید می‌شدم و می‌توانستم بشوم. خودم و جامعه و تاریخ و سیاست باهم نگذاشتیم و نگذاشتند

بگذارم و بگذرم، دیر شده است باید بروم برای سخنرانی. چه ترافیکی خواهد بود! شگفتا که امروز روز اول ماه رمضان هم هست. باری،

ای خداوند خدا، ای دهنده توان سخن به آدمها

شایستگی به من عطا نما

که آنچه می‌پسندی برای خودت بر زبانم جاری نمایی

یکشنبه ۱۲ اسفند ۱۴۰۳